

واشگان دهم

درس یکم

ستایش - به نام کردگار

افلاک: آسمان‌ها، چرخ‌ها (مفرد: فلک)	زهی: آفرین (از ادات افسوس / ویژگی هر آلت موسیقی دارای زه)	فضل: بخشش، کرم، نیکویی، دانش (برتری)
کام: سقف دهان (مجاز از: دهان، زبان / آرزو)	رزاق: روزی‌دهنده (مرزوق: روزی داده شده)	فروغ: روشنایی، پرتو
کردگار: خدای تعالی (در اصل: انجام دهنده)	هفت افلاک: هفت آسمان، آسمان‌ها (مجاز از: همه هستی)	پیدا کردن: آفریدن، خلق کردن
کفی خاک: مقدار اندک (مجاز)	نظر: توجه (نظر کردن، توجه کردن)	خلاق: آفریننده (مبتکر)
پدیدار: آشکار، نمایان	حقیقت: به درستی، به راستی	پرده برداشتن: آشکار کردن، نشان دادن (کنایه)
رخسار: چهره (وجنه و جنات)، عارض، سیما، عذار)	عجایب: شگفتی‌ها	از آنش: از آن او را (به این دلیل برای او رنگ‌هایش بی شمار است.)
وصف: تشریح، تعریف، توصیف (جمع: اوصاف)	یقین دانستن: مطمئن بودن	جان جان: ذات حق تعالی

چشمه و سنگ

غلغله زن: شور و غوغا کنان	نمط: روش، نوع	تیزپا: شتابنده، سریع
نادره: کمیاب، بی‌مانند (نادر)	معرکه: میدان جنگ، جای نبرد (شگفت‌انگیز، عالی)	یله: رها، آزاد (یله‌دادن: تکیه دادن)
گلبن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل	هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم	شکن: پیچ و خم زلف (شکننده، شکست)
ورطه: مهلکه، زمین‌پست، محل هلاکت مجاز از هلاکت	پیرایه: آرایش، زیور، زینت (حلیه، حلیت)	خیره: سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده
برازندگی: برازنده بودن، شایستگی (از مصدر: برازیدن)	مفتاح: کلید	تعلل: بهانه آوردن، درنگ کردن
فرج: گشایش در کار و مشکل	نیلوفری: به رنگ نیلوفر، کبودرنگ، لاجوردی (پرده نیلوفری: آسمان / پرده: حجاب)	قفا: پس گردن، پشت گردن، پشت
چهره‌نما: خودنما، جلوه‌گر (کنایه)	برزدن: بیرون زدن، بالا آوردن (کف به دهان برزدن: خشمگین شدن)	یکتا: بی‌همتا، بی‌نظیر

تاج سر: بزرگ و عزیز (کنایه)	دوش: شانه، کتف (دیشب)	دمیدن: برآمدن، سر زدن، روییدن (باد کردن در چیزی)
گهر: سنگ گران بها (اصل و نژاد)	تابناک: درخشان، دارای پرتو	پر: کنار، پهلو (آغوش، جسم، پهلو، خشکی)
گریبان: یقه (جیب)، (سربه گریبان فروردن: خجالت کشیدن)	حامل: حمل کننده (در این درس: صاحب)	پرتو: روشنایی، فروغ
بُن: بیخ، بنیاد	همسری: برابری (زناشویی، ازدواج)	بحر: دریا (جمع: بحار، بحور)
سهمگن: سهمگین، ترسناک، مهیب (مخوف)	نعره: فریاد، بانگ بلند (غریو، خروش)	فلک: آسمان، سپهر، گردون (چوبی برای تنبیه)
دیده سیه کردن: چشم دوختن، خیره شدن (در این درس: ترسناک و خشمگین شدن)	زهره: کیسه صفا	زهره در: ترسناک (زهره در شدن: به ترس و وحشت افتادن/انداختن، بسیار ترسیدن/ترساندن)
راست: درست، عیناً (مستقیم؛ سالم؛ صواب؛ درست؛ مقابل چپ)	قدم درکشیدن: دوری کردن، عقب نشینی کردن (کنایه)	لیک: لیکن، اما
گوش ماندن: ساکت شدن (کنایه)	حقاً: به راستی، یقیناً	حقارت: کوچکی، پستی، خواری (زبونی)
تحصیل: حاصل کردن، به دست آوردن (اکتساب)	خصلت: صفت، خصوصیت، ویژگی (خُلق، خو، سحیه)	

کنایه های مهم درس

- نظر کردن (توجه کردن) • پرده برداشتن (آشکار کردن) • خندان شدن گل (شکفتن) • چهره نما (خودنما، جلوه گر) • تیزپا (شتابان) • کف به دهان برزدن (خشمگین شدن) • تاج سر بودن (عزیز و سرور بودن) • بوسه زدن (دوست داشتن) • سر به گریبان بردن (پنهان شدن، تفکر کردن، خجالت کشیدن) • مست شدن (از خود بی خود شدن) • دیده سیه کردن (خیره شدن) • زهره در (ترسناک) • کر کردن فلک (بلندبودن صدا) • قدم درکشیدن (عقب نشینی کردن) • برتر کشیدن (رها کردن) • خیره ماندن (ساکت شدن)

از آموختن ننگ مدار

نموده: نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده (نمای: نشان بده، از مصدر «نمودن»)	محال: دروغ، بی‌اصل، ناممکن	مستغنی: بی‌نیاز
ضایع: تباه، تلف (نقله، هرز)	تیمار: خدمت-غم-اندیشه-خدمت (تیمار داشتن: غم‌خواری و محافظت از کسی که بیمار باشد.)	قرابت: خویشی و خویشاوندی (هم‌خانواده: مقرب)
مولع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند (هم‌خانواده: ولع)	میاسا: استراحت نکن، دست از کار نکش (مصدر: آسودن)	مدار: نگه‌دار (مصدر: داشتن به معنی: دارابودن، نگهداری کردن)
گندم‌نمای جوفروش: انسان ریاکار و دورو (کنایه)، (متظاهر)	داد: عدل و انصاف، فریاد، بن ماضی از مصدر دادن	پیدا مکن: نشان نده
فعل: عمل، کار	بنگردی: (نگردی): برنگردی، دور نشوی، منصرف نشوی	از جای شدن: از جای حرکت کردن، عصبانی شدن
مشمور: به حساب نیاور (شمردن: به حساب آوردن)	سزا: درست و شایسته، سزاوار	حرمت داشتن: محترم شمردن
رستن: رها شدن، نجات یافتن (رستن: روییدن)	خاصه: مخصوصاً	

روان خوانی - خسرو

ارتجالاً: بی‌درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن	ضمایم: همراه‌ها، پیوست‌ها، در این درس: نشان‌های دولتی (مفرد: ضمیمه)	تقریر: بیان، بیان کردن (هم‌خانواده: اقرار)
تعلیقات: پیوست‌ها، یادداشت‌ها (مفرد: تعلیق) در این درس نشان‌های ارتشی	مفتول: سیم، رشته فلزی دراز و باریک	زنگاری: منسوب به زنگار، سبزرنگ
طبیعت: خو، عادت، طبع و سرشت	ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن	حُجَب: شرم و حیا (: آزرَم)
باری: القسه، به هر حال، خلاصه (معانی دیگر: یک بار، محموله‌ای)	فیاض: سرشار و فراوان، بسیار فیض دهنده (: رادمرد، جوان‌مرد، بخشنده)	متداول: معمول، مرسوم
لاجرم: ناگزیر، ناچار (: لابد)	آوان: وقت، هنگام (آغاز، عنفوان)	مخذول: خوار، زبون گردیده (ذلیل)
مطربی: عمل و شغل مطرب (مطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد)	استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن (ترحم: رحم کردن)	مغلوب: شکست‌خورده، بازنده (: مقهور)
مسخرگی: لطیفه‌گویی، دلکمی	بسمل کردن: سر جانور را بریدن (از آن‌جا که مسلمانان در وقت ذبح جانور «بسم ...» می‌گویند، به همین دلیل به عمل ذبح کردن «بسمل کردن» گفته می‌شود.)	خودرو: خودرایی، خودسر، لجوج
تکریم: گرامیداشت	عنودان: ستیزه‌کاران، دشمنان و بدخواهان (مفرد: عنود)	خسروانی خورش: خورش و غذای شاهانه (خسروانی: ۱- شاهان ۲- منسوب به خسرو)
لهو: بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند	لعب: بازی (لهو و لعب: خوش گذرانی)	بدسگال: بداندیش، بدخواه، دشمن
منجلاب: محل جمع شدن آب‌های کثیف و بدبو	دوات: مرکب‌دان، جوهر	معاصی: گناهان (مفرد: معصیت)
طمأنینه: آرامش، سکون و قرار (وقار) آهستگی	منکر: زشت، ناپسند	الزام: ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن
مسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد، مثل شراب	گمیت: اسب سرخ مایل به سیاه	تکید: لاغر و باریک‌اندام
تصدیق‌نامه: گواهی‌نامه	استماع: شنیدن، گوش دادن	شهناز: یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور
لمن تقول: برای چه کسی می‌گویی؟	عتاب کردن: خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن (غضب کردن)	پلاس: جامه‌ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کلفت
دانگ: بخش، یک ششم چیزی	مندرس: کهنه، فرسوده	صاحب‌دل: عارف، آگاه
اقبال: نیک‌بختی، خوشبختی-روی آوردن	مألوف: خوگرفته (الفت گرفته)	ادبار: تیره‌بختی، بدبختی-پشت کردن

رسا: رسنده، بلند (بلیغ)	جافی: جفاکار، ستمکار	حلبی: ورقه نازک فلزی، از جنس حلب (: منسوب به حلب، شهری در سوریه)
نصاب الصبیان: نام کتابی است از ابونصر فراهی	شاخ شمشاد: نماد زیبایی است، بلندبالا و زیبا	مبلغ: مقدار (جمع: مبالغ)

دی: دیروز، دیشب	سرا: خانه، مکان (دار، بیت)	برزن: کوچه و محله
بال و پرافراشتن: بالا بردن بال و پر، حالت حمله و تهاجمی گرفتن (کنایه)	در هم آمیختن: درگیر شدن، گلاویز شدن	گرد بر انگیختن: در این جا «حمله به قصد کشتن کسی» (کنایه)
معاوره: گفت و گو کردن	عرض: بیان مطلبی با احترام و ادب (معانی دیگر: پهنا، مدت)	صدمت: (صدمه): آسیب، کوفتگی
سپرانداختن: تسلیم شدن (کنایه)	غالب: غلبه کننده، پیروز، چیره (: قاهر)	مغلوب: شکست خورده
دشنه: خنجر، کارد بزرگ	حلال کردن: ذبح و سربریدن شرعی (: گذشت کردن)	هلیم: غذایی لذیذ که با گندم پوست کنده و گوشت تهیه می شود.
طعمه: خوراک، غذا	ورانداز کردن: چیزی یا کسی را به دقت نگرستن، نگاه عمیق و کنجکاوانه	وقار: حالت فرد با متانت و سنگینی، شکوه و جلال، آهستگی
حرام از: در این جا «دریغ از»	خشت زدن: زیاد حرف زدن (کنایه)	تلاوت: قرائت کردن، خواندن کتاب
شعر عرب: سرودی که شتربانان عرب برای شترها می خوانند تا سریع تر حرکت کنند (حُدی)	کژ طبع: غیرعادی، بی ذوق (طبع: سرشت)	رهاورد: سوغات، ارمان
باب دندان: مطابق میل و سلیقه (کنایه)	تدبیر: به پایان کاری نگرستن و در آن اندیشیدن (: حزم، درایت)	اندرز: پند، نصیحت (: موعظه)
شگرف: عجیب، نیکو، زیبا (طُرفه)	قوی پنجه: آن که زور و بازو دارد (کنایه)	چالاک: زرنگ، کسی که کاری را تند و سریع انجام می دهد (: چُست)
فروکوفتن: ضربه زدن، آسیب رساندن	تنگ نظر: حسود (بخیل)	بدگهر: بدسرشت، بدذات، بدنژاد (گهر: اصل و نژاد، ذات)
خفت: خواری، سبکی (هم خانواده: استخفاف)	فی الجملة: خلاصه، حاصل کلام	خون گرم: (کنایه): با محبت، مهربان
سیه روزی: بدبختی، خواری (کنایه)	قریحه: ذوق، استعداد	تراویدن: چکیدن، ترشح کردن
قضا: فرمان دادن و حکم کردن و قضاوت کردن، قضا و قدر، جبران کردن		

کنایه های مهم درس

- گندم‌نمای جو فروش (انسان ریاکار) • از جای شدن (خشمگین شدن) • ضایع کردن رنج کسی (قدرناشناسی) • مثل شاخ شمشاد (سرحال و شاد) • بال و پر برافراشتن (حالت حمله گرفتن) • خوشمزگی (شوخ طبعی) • تیره

شدن چشم (بی هوش شدن / کور شدن. مردن) • سپر انداختن (تسلیم شدن) • حلال کردن (سر بریدن) • سنگ دلی (بی رحمی) • بسمل کردن (سر بریدن) • آب خوردن (آرامش داشتن) • بدسگال (دشمن) • چهره گشاده (خوشحال) • یک کف دست، یک بند انگشت (مقدار کم، حداقل) • لای کتاب را باز کردن (کتاب خواندن) • لنگ بودن کمیت (ناتوانی و تسلط نداشتن) • از جان و دل دوست داشتن (بسیار دوست داشتن) • خشت زدن (پرفری) • شش دانگ (کل و همه) • قوت داشتن دست (مهارت داشتن) • باب دندان (مطابق میل) • بالا کشیدن (خوردن) • فرودادن (بلعیدن) • زمین زدن (شکست دادن) • قوی پنجه (نیرومند) • چشم برهم زدن (زمان کوتاه) • پشت کسی را به خاک رساندن (شکست دادن) • تنگ نظری (حسادت) • به گوشه ای خزیدن (انزوا و تنهایی) • رو نهان کردن (گوشه گیری و انزوا) • مرد میدان بودن (توانایی داشتن) • خون گرم (بامحبت) • سردی (بی توجهی) • سیه روزی (بدبختی) • صدای ته چاه (صدای ضعیف) • جان سپردن (مردن)

پلاس: جامه‌ای پشمینه و ستر که درویشان پوشند، نوعی گلیم کم‌بها	کرای: کرایه	خورچینک: خورچین کوچک، کیسه‌ای که معمولا از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است، جامه‌دان
دین: وام (: قرض)	فرج: گشایش، رهایی	شوخ: چرک، آلودگی (: لطیفه‌گو، زیبا، گستاخ/ شوخ‌چشم: بی‌حیا)
گسیل کردن: روانه کردن، فرستاد کسی به جایی	مکاری: کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می‌دهد یا کرایه می‌کند	فراغ: آسایش و آرامش، آسودگی (هم‌آوا: فراق: جدایی، دوری)
مغربی: متعلق به کشور مغرب (مراکش)	دلاک: کیسه‌کش حمام، مشت و مال دهنده	مرمت: اصلاح و رسیدگی (: ترمیم، احیا)
قیم: سرپرست (در این درس به معنی: کیسه‌کش حمام)	رُقع: نامه (هم معنی: عریضه)	تازی: عرب (زبان تازی: زبان عربی)
اهلیت: شایستگی، لیاقت (اهل: شایسته)	جَل جلاله و عَمّ نواله: بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او.	ادیب: بافرهنگ، دانشمند، بسیاردان
در حال: فوراً، بی‌درنگ	نیکومنظر: زیبارو، خوش‌چهره	رمه: گله
عاجزی: ناتوانی، درماندگی	باز کردن: جدا کردن، پاک کردن (باز کردن موی سر: اصلاح موی سر)	گرما به: حمام
درمک: پول ناچیز (درهم + ک)	دررویم: (از مصدر دررفتن): وارد شویم، داخل شویم	بانگ کردن: فریاد زدن، سروصدا کردن
باز شدن: رفتن	اهل: شایسته، سزاوار، روشن ضمیر (اهلیت: شایستگی)	گرم: بخشش، بزرگواری، جوان‌مردی
صحبت: هم‌نشینی، دوستی	دست‌تنگ: محتاج، نیازمند، فقیر (کنایه)	وسعت: توانگری، ثروت (: وسع، استطاعت)
برنشستن: سوار شدن	عذر: درخواست عفو، معذرت (: بهانه)	غرض: قصد، مقصود، هدف (جمع: أغراض / هم‌خانواده: مُغرض)
قیاس کردن: مقایسه کردن، سنجیدن	تن جامه: لباس و پوشاک	سیوم: سوم
متدین: اهل دین، دین‌دار	باز گرفتن: نگه‌داشتن، مهمان کردن	أعرابی: عرب بیابان‌نشین (هم معنی: تازی)
دهاد: فعل دعایی از مصدر «دادن»، دهد، بدهد	انعام: نعمت بخشیدن، بخشش، احسان (انعام: چهارپایان/ نام سوره‌ای از قرآن مجید)	اکرام: بزرگ داشتن، گرامی داشتن، احترام کردن

کرامت: بزرگی، بخشندگی (: کاری خارق‌العاده که توسط عارفان انجام می‌گیرد.)	برکات: برکت‌ها، افزایش‌ها	عزوجلّ: گرامی و بزرگ است
دنیایوی: دنیایی، دنیوی	درآمدن: داخل شدن، وارد شدن	مسلخ: رخت‌کن حمام (: کشتارگاه)
شدّت: سختی، عذاب (جمع: شداید)		

گنج حکمت – شبی در کاروان

بیشه: جنگل کوچک، نیزار	بهایم: چهارپایان، ستوران (مفرد: بهیمه)	شوریده: کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف
مروت: جوان‌مردی، مردانگی	غوک: قورباغه	تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان ا... گفتن، نیایش کردن، ذکر خدا
تعالی: برتری، رفعت	دوش: دیشب (کتف، شانه)	هوش: عقل، جان، اصل هر چیز (توانایی ذهنی)
مُخلص: بی‌ریا، صمیمی، بااخلاص	مدهوش: سرگشته، متحیر، مبهوت	تسبیح‌گوی: عابد، کسی که نام خدای تعالی را به پاکی بر زبان آورد.

کنایه‌های مهم درس

- بازکردن موی سر (تراشیدن موی سر) • پشت بر زین بودن (مساعد بودن اوضاع) • زین بر پشت بودن (نامساعد بودن اوضاع) • صبر و عقل بردن (مجدوب کردن) • به گوش رسیدن آواز (شنیدن)

آخره: چنبره گردن، قوس زیر گردن	وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم	اسلیمی: طرح‌هایی مرکب از پیچ و خم‌های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند (تغییر یافته کلمه اسلامی: ممال)
گرته ریختن: (گرته برداری): طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا زغال؛ نسخه برداری از روی یک تصویر یا طرح	غارب: میان دو کتف (غروب کننده)	رعنا: خوش قد و قامت، زیبا
گله: برآمدگی پشت پای اسب	بیرنگ: نمونه و طرحی که نقاش به صورت کم‌رنگ یا نقطه‌چین بر کاغذ می‌آورد و سپس آن را کامل رنگ‌آمیزی می‌کند، طرح اولیه	گرده: پشت، بالای کمر
مشوش: آشفته، پریشان	مخمصه: بدبختی و غم‌بزرگ، تنگنا(این واژه به معنی «گرفتاری» متداول شده است.)	رندانه: زیرکانه، (رند: زرنگ، لابلای)
خشکی: عدم لطافت، خسته کننده بودن	روان: در این درس «ساده و بی تکلف» (معانی دیگر: رونده، جاری، روح)	خلف صدق: جانشین راستین (خلیفه: جانشین / اخلاف: جانشینان)
صورتک: نقاب	روا: جایز، مجاز	جدّ سخنی که جدی است و شوخی در آن وجود ندارد.
نقش بندی: نقاشی، نگارگری	دست نازک داشتن در کاری: مهارت داشتن در کاری (کنایه)	نگار: نقش، نقاشی (دلبر، بت)
عرفانی: معنوی، منسوب به عرفان (عرفان: شناخت خدا از راه پاکی نفس)	نگارین: رنگین و دلاویز	دلگشا: گشاینده دل، آن چه باعث شادی و نشاط می‌شود (مُصفا) (کنایه)
بستن: نقاشی کردن، (به بند کشیدن)	چابک: زرنگ و ماهر	رقم زدن: نقاشی کردن، نوشتن
لابد: به ناچار، ناگزیر	حدیث: داستان، حکایت	حرفی به کارش بود: در کاری ضعف داشتن (کنایه)
برانگیختن: تحریک کردن (تحریض)	رونگاری: از روی چیزی نقاشی کردن	طرح ریختن: نقشه کشیدن
دم گرفتن: هم‌آواز شدن، یک‌صدا و باهم فریاد زدن (کنایه)	راه دست نبودن: تمایل به انجام کاری نداشتن (کنایه)	ناسازی: مخالفت کردن
یال: موهای گردن اسب و شیر (معنای مجازی: گردن)	صورت دادن: انجام دادن، عمل کردن	نیاکان: اجداد، پدران (آباء، اسلاف)

فراز: بالا، بلندی (واژه متضاد: نشیب)	بازماندن: در این جا «خسته شدن» () به جا ماندن	مُردد ماندن: سرگشته، دودل
گریز: فرار، گریختن، هنگام سخن گفتن از مطلبی به مطلب دیگر پرداختن (گریز: چاره)	صورتگری: نقاشی	درماندن: ناتوان شدن، عاجز شدن
چنبره: حلقه، دایره (چنبر: محیط دایره)		

روان خوانی - پیرمرد چشم ما بود

کنگره: مجمعی از دانشمندان و سیاستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند. (کلمه‌ای فرانسوی)	مرقه: راحت و آسوده	شندرغاز: پولی اندک و ناچیز
بر خوردن: در میان قرار گرفتن	خیل: گروه، دسته، گروه سواران	خطابه: سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن
بُشن: خواروبار از قبیل: نخود و لوبیا و عدس	وقفی: منسوب به وقف (وقف: زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص دهند).	تسلًا: آرامش یافتن
حقارت: خواری، پستی	معاشرت: گفت و شنید، الفت داشتن، رفت‌وآمد	طمأنینه: آرامش و قرار (سکینه، وقار، سنگینی)
بیغوله: کنج، گوشه‌ای دور از مردم	فراعنه: پادشاهان قدیم مصر (مفرد: فرعون)	عیال: زن و فرزندان، زن
میراب: نگهبان آب، کسی که آب را برای خانه‌ها و باغ‌ها تقسیم می‌کند.	بحران: آشفتگی، وضع غیرعادی	والصفات صفا: سوگند به فرشتگان صف در صف (آیه ۱، سوره ۳۷)
عَلَم کردن: برپا کردن (مشهور کردن) (کنایه)	یوش: نام روستایی در شهرستان آمل (زادگاه نیما یوشیج)	معیشت تنگی: سختی زندگی (معیشت: زندگی) (کنایه)
قندهار: نام شهری که اینک جزو کشور افغانستان است.	تلاطم: خروشیدن، جنب‌وجوش	أخت شدن: اُنس گرفتن، مأنوس شدن
شستم خبردار شد: پی‌بردن ناگهانی به چیزی (کنایه)	پاییدن: مراقبت کردن، زیرنظر قراردادن (درنگ کردن)	استنباط: برداشت، درک، دریافت

کنایه‌های مهم درس

- صورتک به رو نداشت (خودش بود، بی‌ریا بود) • دور نبودن (خودمانی و صمیمی) • خشکی نداشتن (خسته‌کننده نبودن) • دست نازک داشتن (ماهر بودن) • حرفی به کار داشتن (ضعف داشتن) • گرته ریختن (طراحی کردن) •

چشم به راه بودن (منتظر بودن) • به درد نخوردن (مفید نبودن) • راه دست نبودن (مهارت نداشتن) • گل کردن (نمایان شدن) • رو نشان ندادن (بی‌اعتنایی) • درد دل (غم و اندوه) • به تنگ آمدن (خسته شدن) • معیشت تنگی (سخت زندگی کردن) • سفر قندهار (سفر دور و دراز) • بستن در بر روی کسی (محدود کردن کسی) • تنگ گرفتن (سخت گرفتن) • تنگ بستن کمر بند (مقاومت و اراده زیاد) • چشم زمانه بودن (عزیز بودن) • پریدن خواب از چشم (بیدار شدن، هشیاری) • خبردار شدن شست (متوجه شدن) • کار چیزی را ساختن (از بین بردن آن چیز) • کار از کار گذاشتن (از دست رفتن فرصت) • از دست رفتن (مردن)

شبرو: شب‌بیدار، راهزن	لعل: یکی از سنگ‌های گران‌قیمت که در جواهرسازی مصرف دارد. رنگ سرخ این سنگ معروف است. (معمولاً استعاره از «لب» است.)	خیال: آرزو، فکر، تصور چیزی که در پیش چشم نباشد
نوش: شهد و عسل، خوشگوار (گوارا باد)	عشرت: خوش گذرانی (کامرانی، طرب)	خُنک: خوش، نیکا (هم‌آوا: خُنک: سرد)
مهرورزان: دوستان، عاشقان	برآمدن: بالا آمدن، طلوع کردن، بالا آمدن ماه نو، توان انجام کاری داشتن	سر آمدن: به پایان رسیدن، تمام شدن
عزم: اراده، قصد، آهنگ	اوت: او رهبرت آید	بو: رایحه، آرزو (ایهام)
ایهام: در وهم و گمان افکندن	محض: پاک، خالص، بی‌چون‌وچرا (علمی که تنها جنبه نظری دارد.)	در آمدن: فرارسیدن، نزدیک شدن
		مهر: محبت و عشق، خورشید، نام ماه اول پاییز (ایهام)

گنج حکمت _ حقه‌راز

اسرار: رازها (مفرد: سرا / هم‌آوا: اصرار)	سودا: اندیشه و خیال، هوش و فکر، عشق، خرید و فروش، دیوانگی، سیاه	حَقّه: جعبه، صندوق (حیله، کلک)
زینهار: برحذر باش، دوری کن (پناه جستن، امان خواستن، پناه و امان)	باز آمدن: دوباره آمدن، برگشتن	فرمودن: گفتن، دستور دادن
درویش: عارف، صوفی (فقیر و نیازمند)	آتش: آن او را	برگرفتن: برداشتن، گرفتن (اخذ کردن)
		اسرارالتوحید: رازهای هستی (نام کتابی از محمد بن منور)

کنایه‌های مهم درس

مهرورز (عاشق) • خوبرو (معشوق) • راه بستن بر چیزی (مانع ورود آن شدن) • دلبر (معشوق)

جمال و کمال

فُرقت: جدایی، دوری (هجر، فراق، مفارقت)	جفا: بی‌وفایی، ستم (متضاد: وفا)	وُصَلت: پیوند، پیوستگی
لئیم: پست، فرومایه (بخیل، رذل)	محنت: اندوه، ناراحتی (جمع: مَحَن)	کید: حيله و فریب (مکر، خدعه، غدر)
طرب: شادی (هم‌خانواده: مطرب)	عداوت: دشمنی (خصومت)	صدیق: بسیار راستگو
ملک تعالی: خداوند والا مرتبه	جبار: مسلط، یکی از صفات خداوند تعالی است. (ستمگر)	کایدان: حيله‌گران (مفرد: کاید، هم‌خانواده: کید)
حیات: زندگی، زیستن	معاملت: معامله، دادوستد (سوداگری)	لکن: ولی، اما، لیکن
آفت: آسیب، بلا، هر چیزی که مایهٔ تباهی، فساد و زیان شود.	بدایت: آغاز، اول چیزی، ابتدا	بند: زندان، در بند کردن
گاه: تخت پادشاهان، وقت و زمان، پسوند	ملک: پادشاه، از نام‌های خداوند	حُسن صورت: زیبایی ظاهر
سیرت: باطن، رفتار (جمع: سیرا / متضاد: صورت)	نیکو خو: خوش‌اخلاق (خو: خصلت، طبع)	باری: به هر جهت (معنی دیگر واژهٔ «بار»: دفعه، محموله، میوه، اجازهٔ ملاقات)
کریمی: بخشنده، صاحب کرم بودن (سخا)	زیادت: افزونی، زیادی، فراوانی	عنایت: توجه کردن، لطف کردن (التفات)
آهنگ: قصد و تصمیم (عزم / آواز)	مکر: فریب، حيله (خدعه)	هلاک کردن: کشتن، نابود کردن (هم‌خانواده: مهلک)
تدبیر: چاره‌اندیشی، به پایان کاری نگریستن (حزم، درایت)	تقدیر: قضا و فرمان خداوند، قسمت (قدردانی)	رحمان: بخشاینده و مهربان (از نام‌های خدای تعالی)
دولت: اقبال، ثروت و مال (حکومت)	غیب‌دان: آگاه از مسائل پنهان (عالم‌الغیب)	

شعرخوانی - بوی گل و ریحان‌ها

ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو	کوتاه نظری: اندک‌بینی، عاقبت‌اندیش نبودن (بخیل، ممسک)	نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان (هم‌آوا: نغز به معنی: نیکو، بدیع)
غنا: سرود، نغمه، آوازخوانی، دستگاه موسیقی (غنا: توانگری، بی‌نیازی)	سودایی: دیوانه، عاشق، شیدا	بستان: بوستان، باغ و گلزار
روا بودن: جایز بودن، مجاز	خار: هر چیزی شبیه تیغ	شاید: شایسته است (احتمالاً)
حرم: مکان مقدس، کعبه، زیارتگاه		

کنایه‌های مهم درس

- معامله کردن (ارتباط داشتن) • بی‌خویشتن کردن (از خود بی‌خود کردن) • جامه دریدن گل (بی‌قراری) • شکستن عهد (عمل نکردن به پیمان) • در دامن آویختن (روی آوردن) • کوتاه‌نظری (بی‌بصیرت بودن، عاقبت‌اندیش نبودن)

در سایه‌سار نخل ولایت

سایه‌سار: جایی که سایه دارد.	هَرّا: صدا و غوغا، آواز مهیب	هما: پرنده‌ای از راسته شکاریان، دارای جثه‌ای نسبتاً درشت که استخوان خورد؛ در ادبیات فارسی او را مظهر فرو شکوه دانند و به فال نیک گیرند
حد (حد زدن): هر خطا که برای آن مجازاتی مقدر باشد. مجازات شرعی	تنگ‌مایه: کم‌توان، محدود	پای‌افزار: کفش، پاپوش
دهش: بخشش («ده» بن مضارع دادن + وند «ش»)، کرم، عطا	صوالت: هیبت، قدرت، شکوه و جلال (حمله)	ماسوا: مخفف ماسوی الله، آن‌چه غیر از خداست، همه مخلوقات
دست‌مایه: سرمایه (مایه دست: پولی که با آن تجارت می‌کنند)	بسنده: کافی، تمام	مَشک: پوست گوسفندی که آن را قالبی کنده باشند و در آن آب یا دوغ نگه‌داری می‌کنند. (خیک)
لیله القدر: شب نزول قرآن	مطلع الفجر: طلوع کردن آفتاب	زهر آگین: زهرآلود، سمی (مسموم)
همتاب: باهم تابیدن، هم‌زمان	یتیم‌کان: کودکانی که پدرانشان مرده باشد. («ک» در این واژه نشانه دلسوزی است.)	تراویدن: تراوش کردن، چکیدن
سرای: خانه، منزل	تَحیّر: حیران شدن، سرگشته شدن (یکی از مراحل عرفان)	گل‌بوسه: بوسه مانند گل (تشبیه درون واژه ای)
باده مهر: شراب عشق (اضافه تشبیهی)	تازیانہ: شلاق، تسمه چرمی برای کتک‌زدن (تازیانہ هشتاد زخم: اضافه تشبیهی)	وام‌دار: مقروض، بدهکار
بینش: آگاهی، درک، بصیرت (باغ بینش: اضافه تشبیهی)	مرحبا: آفرین، احسنت (زه) (شبه جمله)	روسپاه: گناهکار، شرمسار، رسوا (کنایه)
بی‌وزنی: وزن شعری نداشتن، بی‌ارزشی (ابهام)	فتبارک ا...: پاک و منزّه است خداوند	اوصاف: صفت‌ها، چگونگی‌ها (مفرد: وصف)
داد و دهش: بخشش، سخاوت	زیردستان: افراد مطیع، خدمتگزاران، فرمانبرداران (هم‌معنی: فرودستان)	هما: پرنده‌ای افسانه‌ای که نماد سعادت است.
آیت: نشانه، دلیل، آیه، حجّت	خجسته: مبارک، خوب و خوش	

گنج حکمت – دیوار عدل

عامل: حاکم (کارگزار)	عمارت: بنا کردن، آباد کردن، آبادانی، ساختمان	خلیفه: پادشاه، سلطان (عنوان هریک از جانشینان پیغمبر (ص))
نیش: نوشت	خوف: ترس، بیم، هراس (رعب)	حاجت: نیازمندی، احتیاج (جمع: حوائج)

کنایه‌های مهم درس

- در چشم داشتن (درک کردن، تصور کردن) • پیشانی بلند داشتن (نیک‌اقبال بودن) • خشک شدن (تعجب کردن)
- گشودن در به باغ بینش (آگاهی بخشیدن) • روسیاهی (خجالت) • زبردست (خدمتکار)

غرش شیران

محنّت: اندوه، غم	طالع: سرنوشت، بخت (برآینده، طلوع‌کننده)	دولت: دارایی، زمان فرمانروایی
خذلان: درماندگی، بی‌بهرگی از یاری (هم‌خانواده: مخدول)	مفتخر: سربلند، صاحب افتخار	رونق: آبادانی، اعتبار (رواج، پیشرفت)
بوم: جغد (بوف / سرزمین)	اجل: زمان مرگ، مرگ (آب اجل: اضافه‌ تشبیهی)	گلوگیر: خفه‌کننده
خاص و عام: همه، همه افراد، بزرگ و کوچک	داد: عدل و انصاف، فریاد، بن ماضی از مصدر دادن	بقا کردن: پایدار بودن، همیشگی بودن
بیداد: ستم، ظلم (جور)	چراغدان: جای چراغ، فانوس، مطلق چراغ	کاروانسرا: سرای کاروان، جای اقامت کاوان‌ها (رباط، منزلگاه)
مسعود: سعادت‌مند، نیک‌بخت، مبارک (میمون، همایون)	اختر: ستاره، کوکب، نجم (مجاز از: شانس، بخت‌واقبال)	جور: ستم کردن، بیداد (معنی قدیمی: خط لب جام شراب)/ تیر جور (اضافه تشبیهی)
رمه: گله چهارپایان، سپاه و لشکر، دسته و گروه	گرگ طبع: کسی که ذات او مانند گرگ وحشی و درنده است. تشبیه درون واژه ای	شبان: چوپان، گله‌بان (راعی)
نقش کردن: نوشتن، ثبت کردن، نگاشتن (مجسم کردن)	الدهر یومان یوم لک و یوم علیک: روزگار دو روز است، یک روز همراه شما و روزی علیه شما	کل نفس ذائقة الموت: هرکسی مرگ را می‌چشد (تجربه می‌کند).
بارگه: (بارگاه): دربار، قصر شاهان، سراپرده		

نَفخ: دمیدن با دهان، دَم (نفخهٔ صور: دمیدن اسرافیل در صور)	بارگاه قدس: سراپرده جلال و شکوه الهی	قدس: پاکی
صور: شاخ و جز آن که در آن دمند تا آواز برآید؛ بوق (صور اسرافیل: شیپور اسرافیل که در روز قیامت، وی در آن دمد و مردگان زنده شوند.)	ملال: اندوه و پژمردگی، افسردگی	عرش: تخت پادشاه، سریر، خیمه، سایبان، آسمان - اورنگ - گاه
مَلک: فرشته‌ای که نزدیک به آستان حضرت حق است / میکائیل، عزرائیل، جبرائیل، اسرافیل	اعظم: بزرگ‌تر، بزرگوارتر	رستخیز: رستاخیز، برخاستن، مردگان، بعث
اشرف: شریف‌تر، گرانمایه‌تر، افرشته‌تر (اشرف مخلوقات: آدمی - انسان)	بارگاه: دربار و کاخ شاهان، جایی که شاهان، دیگران را به حضور پذیرند	شورش: فتنه و غوغا، انقلاب، آشوب (هنگامه)
خواندن: کسی را صدا زدن (آموختن، مطالعه کردن، احضار کردن، دعوت کردن)	قدسیان: فرشتگان، اولیاء ا...	مشرقیین: مشرق و مغرب، عالم
لحن: آهنگ کلام، صوت		

کنایه‌های مهم درس

گلوگیر (کشنده) • گذشتن تأثیر اختران (از بین رفتن خوشبختی) • سختی کمان (قدرتمندی) • سپر کردن (دفاع کردن) • طلوع کردن آفتاب از مغرب (روی دادن اتفاق عجیب) • سر به زانو نهادن (اندوهگین شدن) • اشرف اولاد آدم (امام حسین (ع))

دریادلان صفشکن

مَشِیَّت: اراده، خواست خدای تعالی	حَنِین: نام نبردی است در منطقه حنین (بین مکه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد.	باری تعالی: خداوند بزرگ
وسواس: دودلی	سردمدار: سردسته، رئیس	راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن
نسیان: فراموشی	سگان: ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن	نفوس: مجاز از: «انسان‌ها، موجودات زنده» (مفرد «نفس»)
تکلف: رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمل (بی تکلف: بی‌ریا، صمیمی)	جنود: لشکریان، سپاهیان (مفرد: جند)	سوله: ساختمان سقف‌دار فلزی
معرکه: میدان جنگ (آوردگاه)	رعب: ترس، دلهره، هراس (هول، خوف، فزع)	أسوه: پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی
تجلی: آشکار شدن، جلوه کردن	خور: زمین پست، شاخه‌ای از دریا	غنا: توانگری، بی‌نیازی (غنا: نغمه، سرود)
تقدیر: سرنوشت الهی، قضا و فرمان خداوند	تحقق یافتن: اجرا شدن، عملی شدن	قلب: قسمت میانی لشکر، عضو بدن (دگرگون کردن، تقلب کردن)
زائر: زیارت کننده (جمع: زوَّار)	کاویدن: جست‌وجو کردن، ور رفتن (حفر کردن)	وارسی کردن: بررسی کردن، تفحص کردن
صفا: پاکی و روشنی، صمیمیت	ولی امر: پیامبر، رهبر	گردان: سه گروهان نظامی (پهلوانان)
صفشکن: دلیر، دلاور (صفدر)	ایستایی: توقف، رکود، سکون (متضاد: پویایی)	آکنده: پر، انباشته (مشحون)
دعای فرج و توسل: نام دو دعا	مرضیه: کسی که خدا از او راضی باشد (مرضی)	خیل: گروه، دسته (در اصل: گروه و گله اسب و سواران)
فتوحات: پیروزی‌ها (مفرد: فتح)	خطشکن: کسی که از خطّ مقدّم دشمن عبور کند.	صلوات: درودها (مفرد: صلات)
جوار: همسایگی، نزدیکی، کنار	تفهیم: فهماندن، حالی کردن، خاطر نشان کردن	أنس: دوستی، محبت
قرب: نزدیکی، خویشاوندی (قدر و منزلت)	علم‌دار: پرچم‌دار (عَلَم: پرچم)	مرداب: آبگیر، باتلاق، منجلاب
الا بذکرنا... تطمئن القلوب: همانا با یاد خدا قلب‌ها آرامش می‌یابند.		

گنج حکمت . یک گام فراتر

اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن (هم خانواده: «مجاب»): تسلیم و قانع شده	مُقریان: کسانی که آیات قرآن را به آواز خوانند، قرآن خوانان (مفرد: مُقری)	استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن
شیخ: عالم دین، سالخورده، بزرگ طایفه	خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد می آیند.	معرف: کسی که در مجمع بزرگان افرادی را که به مجلس وارد می شوند، معرفی می کند؛ شناساننده
	اسرارالتوحید: رازهای یکتاپرستی (نام کتابی از محمدبن منور)	در آمدن: وارد شدن، داخل شدن (بیرون آمدن، خارج شدن) از اضداد است

کنایه های مهم درس

- لرزیدن دل (ترسیدن) • راست و ریس کردن (آماده کردن) • سکان دار (هدایت کننده) • دریادل (شجاع)
- صف شکن (دلیر) • لرزاندن دل (ترساندن) • به آب زدن (وارد آب شدن) • گشودن خط (شکست دادن نیروهای صف اول دشمن / راه یافتن به عمق لشکر دشمن) • تازه نفس (تازه واردی که خسته نباشد) • پیشانی بر خاک گذاشتن (سجده کردن) • با خاک اُنس گرفتن (فروتنی)

خاک آزادگان

گلشن: گلستان، گلزار	تکریم: بزرگداشت، گرامیداشت	خصم: دشمن
توسن: اسب سرکش (متضاد: رام)	آرمان: آرزو، عقیده	زبر: بالا، فوق، مقابل پایین
تجلی: جلوه‌گری، پدیدار شدن چیزی درخشان مانند نور، روشنی	مگسل: جدا مشو، رها مکن	مدفن: جای دفن، گور (آرامگاه)
به خون کشیدن: کشتن، از بین بردن (کنایه)	رُبودن: دزدیدن	جان کندن: مردن، جان دادن
افسرده: منجمد، یخ‌بسته، غمگین/ افسردن: کساد شدن	نیرنگ: فریب، حيله، مکر (خدعه)	خوشه: دسته، گروه
آزاده: وارسته، جوانمرد	گل صبر: صبر مانند گل (اضافه) تشبیهی)	جام توحید: توحید مانند جام (اضافه) تشبیهی)
تیغ ستم: ستم مانند تیغ (اضافه) تشبیهی)	مضمون: معنای مطلب، درونمایه (فحوا)	بلاغی: منسوب به بلاغت (رسایی سخن: بلاغت)

تقریباً: ستودن، نوشتن یادداشتی ستایش‌آمیز دربارهٔ یک کتاب	أسرا: گرفتاران، دستگیرشدگان (مفرد: اسیر)	کفاف: به اندازهٔ کافی، آن اندازه که انسان را بس باشد
أسطوره: مجموعه سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به موجودات یارویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد.	مهیب: ترسناک، ترس‌آور، هولناک (زهره‌در)	بنات‌الخمینی: دختران امام خمینی (ره)
جسارت: دلیری، بی‌باکی و گستاخی	معلول: کسی که عضو یا اندام‌هایی از بدنش آسیب دیده است. (نتیجه)	بعث: حزبی سیاسی که صدام حسین، رئیس‌جمهور عراق، رهبری آن را برعهده داشت.
وقاحت: بی‌شرمی، بی‌حیایی	مصلحت: آنچه که سبب خیر و صلاح انسان باشد.	توش: توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی یا فشار
ملاک: اصل هر چیز، معیار، ابزار سنجش	طاقت‌فرسا: بسیار سخت و آزاردهنده، کاری خسته‌کننده	معیار: مقیاس، اندازه
تاوان: زیان یا آسیبی که شخصی به خاطر خطاکاری، بی‌توجهی یا آسیب رساندن به دیگران ببیند.	هیئت: گروه، دسته، انجمن	فراق: دوری، جدایی
کرکس: پرنده‌ای از ردهٔ لاشخورها	همّت: قصد، اراده، عزم‌قوی (آهنگ)، دلیری، شجاعت	مجاهد: تلاشگر، سخت کوش (هم معنی: کوشا)
راوی: روایت‌کننده، گوینده	ازدحام: شلوغی، جنجال، غوغا	کلافه کردن: گیج کردن، سخت ناراحت کردن
اضطراری: ضروری، الزامی، ناچاری	قُنداق: قسمت انتهایی تفنگ که از چوب ساخته می‌شود.	مقنعه: روسری (برقع)
پاییدن: زیر نظر قرار دادن، نگهبانی کردن، توجه کردن (دوام داشتن)	در پوست ننگ‌جیدن: بسیار خوشحال شدن	هلال احمر: یک سازمان غیردولتی انسان دوستانه
محاسن: ریش (خوبی‌ها، نیکی‌ها)	فضله: سرگین حیوانات، زیادی، اضافی	کاشی: اهل کاشان (آجر یا خشت لعاب‌دار)
سراسیمه: سرگردان، آشفته، شوریده‌حال	تقدیر: قسمت و سرنوشت (ستایش و قدردانی)	تنومه: منطقه‌ای مسکونی در عربستان
حَرَس: نگهبان، پاسبان(در عربی جمع حارس است) مجاز از زندان	لعن علی الصدام: لعنت بر صدام	سو: نور، روشنایی، توان بینایی، سمت و جهت
متلاطم: ناآرام، آشفته، طوفانی	خمیرمایه: جوهر	بی‌ملاحظه: نفهمیده، نسنجیده، بدون تأمل (تأمل: اندیشه کردن)
شیون: زاری، ناله، فغان و فریاد	باج: مالیات و پولی که به زور از کسی گرفته شود.	ایثار: دیگری را بر خود ترجیح دادن، فداکاری، گذشت

به خون کشیدن (نابود کردن) • جوشیدن گل اندر گل (رشد گل‌های فراوان) • سوزاندن تن (کشتن) • به تیر دوختن (با تیر زدن، کشتن) • سر از تن جدا کردن (کشتن) • جان کندن (مردن) • افسرده گردد (نابود شود) • تاختن توسن (حمله کردن جنگیدن) • در دامن پروراندن (تربیت کردن) • جام توحید نوشیدن (یکتاپرست بودن) • گردن زدن (کشتن) • به قلم سپردن (نوشتن) • کنار آمدن (موافقت کردن) • عقب نشینی از خود (کوتاه آمدن از اعتقادات) • گزیده شدن (آسیب دیدن) به دام انداختن (اسیر کردن) در پوست خود نگنجیدن (خوش حالی بسیار) انگشت روی کسی گذاشتن (نشانه کردن) قد خمیده (پیر)

رستم و اشکبوس

بهرام: سیارهٔ مریخ	ستوه: درمانده و ملول، خسته و آزار	کیوان: سیارهٔ زُحل (نماد دوری) نحس اکبر
هماورد: حریف، رقیب	ساعد: آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد.	عنان: افسار، دهنه (عنان گران کردن: ایستادن، توقف کردن)
کاموس: یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب	کام: مجاز از مراد، آرزو، قصد، نیت، دهان (سقف دهان)	گُرد: دلیر، پهلوان (جمع: گردان)
پُتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب	سپردن: طی کردن (درنور دیدن)	کوس: طبل بزرگ، دُهل
ترگ: کلاه خود	تیز: تند و سریع (هر چیز بُرنده، مقابل کند)	بارگی: (باره): اسب («باره»: قلعه، دیوار)
سلیح: ممال سلاح، افزار جنگ	خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می گذارند. (ترگ)	مزیح: ممال مزاح، شوخی
گبر: نوعی جامهٔ جنگی، خفتان	زه: چلهٔ کمان، وتر (آفرین - چشمه)	آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گران بهاست.
خدنگ: چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می سازند.	خروش: بانگ، فریاد، (غریو)	برگذشتن: گذشتن، سپری شدن، طی شدن
تیغ: شمشیر، هر آلت تیز و برنده (خار، تیزی سر کوه، تابش)	لعل: سنگ قیمتی سرخ رنگ	نعل: قطعهٔ آهنی که به سُم چهارپا می زنند
ایچ: هیچ	کمند: طناب بلندی که به وسیلهٔ آن کسی یا چیزی را اسیر و گرفتار کنند (زلف، گیسو)	به تنگ آوردن: در تنگنا گذاشتن، به ستوه آوردن (تنگ: محکم، تسمهٔ بستن زین)، زله کردن
شدن: رفتن، مُردن	رهام: از پهلوانان ایرانی روزگار کاووس و فرزند گودرز	برآویختن: گلاویز شدن
برآمدن: پدید آمدن، ظاهر شدن (بالا آمدن، برخاستن)	کوس: طبل بزرگ، دُهل	گرزگران: چوب دستی بزرگ و سنگین (کوپال سنگین)
برآهیختن: بیرون کشیدن، درآوردن (آختن)	غمی: خسته (غمگین)	سران: بزرگان، جنگجویان
قلب سپاه: مرکز سپاه که معمولاً فرمانده اصلی در آن جا مستقر می شود	اندرآشفتن: عصبانی شدن، خشمگین شدن	باده: شراب، می (مُل، صهبا)

جفت: هم نشین، همراه، همدم • به	کمان به زه: کمان آماده، کمانی که به	رزم آزما: جنگ دیده، جنگاور، جنگی
آیین داشتن: نظم بخشیدن، انسجام	زه (چله) آن روی کمان انداخته شده	

		بخشیدن، حفظ کردن (کنایه) • کارزار: پیکار، جنگ، میدان جنگ (حرب، محاربه)
پرخاشجوی: جنگ جو، جنگ طلب	خیره ماندن: مبهوت ماندن، حیران شدن	مشو باز جای: از جای خود حرکت نکن، فرار نکن (کنایه)
نبرده سوار: سوار جنگجو	سر زیر سنگ آوردن: از بین بردن، کشتن (کنایه)	سرکشان: افراد یاغی و زورمند
سر آوردن زمان: مُردن (کنایه)	فسوس: تمسخر، ریشخند (استهزا)	ستاندن: گرفتن، به دست آوردن، بازگرفتن
بَر: پهلو، سینه	اندر کشیدن: به درون کشیدن، به سوی خود کشیدن (نوشیدن)	گرانمایه: ارزشمند، گرامی (متضاد: خوار، ذلیل)
برآسودن: استراحت کردن، آسایش یافتن	سزد: سزاوار است، شایسته است	اندر آمدن: آمدن
گُزین کردن: انتخاب کردن، برگزیدن	بداندیش: بدخواه، بدنیت	خیره خیر: بیهوده، بی سبب
شست: انگشترمانندی از جنس استخوان که در انگشت شست می کردند و با آن زه را می گرفتند.	پیکان: آهن نوک تیز، سر تیز	چوبه: تیر راست و چوبی بلند
	بالیدن: رشد کردن (افتخار کردن)	ممال: خمیدن، در اصطلاح یعنی «الف» تبدیل به «ی» شود (حجاب: حجیب)

گنج حکمت . جاه و چاه

جاه: مقام، درجه (رتبه، منزلت)	دد: جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ (متضاد دام)	مجال: فرصت، وقت
ستیز گرفتن: پیکار کردن، نبرد کردن	پولاد بازو: نیرومند	پنجه کردن: نبرد کردن، در افتادن
ساعد: ساق دست	رنجه کردن: آزرده، اذیت کردن	باش: منتظر بمان، دقت کن

کنایه های مهم درس

رنگ نماندن به روی (ترسیدن) • آسمان سپردن (انجام یک کار در هر صورت) • به تنگ آوردن (در تنگنا قرار دادن) • به بند آوردن (اسیر کردن) • سر به گرد آوردن (شکست دادن) • روی پیچیدن (خودداری از کاری) • زدن اسب (به حرکت در آوردن) • جفت بودن با جام باده (خوش گذران بودن) • به آیین داشتن (حفظ کردن) • کمان به زه (کمان آماده) • مشو باز جای (فرار نکن) • عنان را گران کردن (توقف کردن) • کام ندیدن (مردن) • سر به زیر سنگ آوردن (شکست دادن) • اسب ستاندن از رقیب (شکست دادن) • سر آوردن زمان (مردن) • به زه کردن کمان (آماده کردن کمان) • از بالا به روی آمدن (واژگون شدن) • سندروس شدن رخ (ترسیدن) • لرزیدن تن (ترسیدن) • به شست اندر آوردن تیر (آماده تیراندازی شدن) • بوسیدن دست (قدردانی) • جان دادن (مردن) • پولادبازو (نیرومند و قوی) • پنجه کردن (جنگیدن) • بستن دست (اسیر کردن) • مغز کسی را بر آوردن (کشتن)

گُرد آفرید

سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم	زره: جامه‌ای جنگی دارای آستین کوتاه رگب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را هنگام جنگ بر روی لباس‌های دیگر پوشیدند.	دِرِع: جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند، زره
بادپا: تیزرو، شتابنده	آورد: جنگ، نبرد، کارزار (آوردگاه: میدان جنگ)	ویله کردن: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن (ویله: صدا، آواز، ناله)
بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل	شیر اوژن: شیر افکن، دلاور	برگاشتن: برگرداندن
دمان: خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک	افسر: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی	کمند افکن: کمندانداز
نظاره: نظر کردن، نگریستن، تماشا کردن	بردمیدن: خروشیدن، برخاستن (طلوع کردن)	سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده (در متن درس: مطلق اسب موردنظر است.)
عنان: افسار، دهنه	سنان: سرنیزه، تیزی هر چیزی	باره: دیوار قلعه، حصار (اسب)
تاب: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می‌باشد، پیچ و شکن، توان و نیرو، نور و تابش و پرتو	دژ: قلعه، حصار	چاره‌گر: کسی که با حيله و تدبیر، کارها را به سامان کند، مدبّر
افسون: حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن	دوده: دودمان، خاندان، طایفه	گُرد آفرید: نام دختر گزدهم
گُز دَهَم: نام پهلوان ایرانی (معنی این واژه: عقرب)	رهسپاری: رفتن به سمت مقصدی معین	هجیر: (هژیر): نام پسر گودرز، نام پسر قارن بن کاوه که سهراب در پای قلعه سفید اسیرش کرد.
گُرد: پهلوان (جمع: گردان)	کجا: که (کلمه پرسش)	نآورید: نیاورید
دُخت: دختر	برآشفتن: عصبانی شدن، خشمگین شدن	تیز: سریع (مجاز از: شدید، آتش شدید)، (برنده)
برکشیدن: بیرون کشیدن، بالا کشیدن	گرد خاستن: گرد بلند شدن (کنایه از: به سرعت حرکت کردن)	اژدها: مار بزرگ (استعاره از: اسب، در این درس)
خود: کلامخود	درفشان: درخشان	فتراک: ترکیبند، تسمه‌ای که از عقب زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی به ترک می‌بندند.
گور: گورخر (قبر)	مشور: آشفته‌نشو (مصدر: شوریدن)	دژ: قلعه، حصار (بارو)
درگاه: جلوی در، آستانه، پیشگاه	بُونا: جوان (شاب، فتا)	نامور: مشهور، نامدار، معروف

خطه: سرزمین (مرز و بوم، ولایت)	فوج: گروه، دسته، لشکر	پدرام: آراسته، نیکو، شاد (پاینده، مانا)
خدنک: درختی است که از چوب آن نیزه و تیر سازند.	فراز آمدن: رسیدن، نزدیک آمدن	خیره: متحیر، سرگشته
هنگامه: فریاد و غوغا، جمعیت مردم (معرکه)	نغز: خوب، نکو، لطیف	فرخنده: مبارک (فرخ، سعد، همایون، میمون)
کنام: آشیانه حیوانات درنده		

کنایه‌های مهم درس

- کم گشتن (ناپدید شدن)
- سیاه شدن (شرمندگی)
- کمربر میان بستن (آماده جنگ شدن)
- لب را به دندان گزیدن (حیرت کردن، پشیمانی)
- کمندافکن (جنگاور)
- به زه کردن کمان (آمده کردن کمان، آماده تیراندازی شدن)
- گشادن بر (حالت گرفتن برای تیراندازی)
- گرد برخاستن (به سرعت حرکت کردن)
- روی پیچیدن (فرار کردن)
- عنان را سپردن به کسی (اختیار خود را به کسی دادن)
- به بند آمدن (گرفتار شدن)
- ماه روی (زیبا)
- رهایی جستن (فرار کردن)
- گفت‌وگوی (سرزنش)
- گرد به ابر آوردن (تاخت و تاز کردن)
- جنگ جستن (جنگیدن)
- عنان پیچیدن (بازگشتن)
- خونین شدن دیده (شدت ناراحتی)
- پر از درد بودن (بسیار ناراحت بودن)
- شیر زن (زن شجاع)
- رخ سوی جایی کردن (بازگشت به آن مکان)
- خیره شدن چشم (تعجب کردن)
- روی نهادن (رفتن) / بادپا (پر سرعت)

طوطی و بقال

سوداگر: خریدار و فروشنده (سودا): معامله، خیال، فکر، دیوانگی، سیاه	جولقی: ژنده پوش و گدا و درویش	حاذق: ماهر، چیره دست
گل: مخفف کچل	خواجهوش: کدخدامنش	ابدال: مردان کامل (مردان بی بدیل)
ندامت: پشیمانی، تأسف	سرگین: فضله برخی چهارپایان، مانند اسب و ...	طاس: کاسه مسی / تاس: کچل، مهره بازی، کاسه مسی
آشباه: ماندها، همانندان (مفرد: شبه)	خوشنوا: خوش صدا، خوش آواز	خطاب: مخاطب قراردادن کسی، با کسی رودررو سخن گفتن
ناطق: نطق کننده، سخنگو (خطیب)	صدر: بالا (صدر مجلس، سینه انسان)	فارغ: آسوده، آزاد و رها (دست کشنده از کاری)
ضرب: زدن، کوبیدن، ضربه	ای دریغ: افسوس، ای حسرت (واحسرتا)	میغ: ابر (سحاب)
درویش: فقیر، بی نوا، تهیدست (عارف، سالک)	زار: ضعیف و ناتوان	طشت: ظرفی گرد و بزرگ ویژه رخت شویی
در زمان: فوراً	آمیختن: رفت و آمد، معاشرت (مخلوط کردن)	قیاس: سنجش، مقایسه
دلق: جامه درویشی (صاحب دلق: درویش)	جمله: همه، همگی (خلاصه، عبارت)	گیا: گیاه
مُشک: ماده سیاه رنگ و خوشبویی که از ناف آهوئی در چین به دست می آید	ناب: صاف و پاک، خالص	آبخور: محلی که از آن جا آب بخورند (آبخور)
ابلیس: اهریمن، دیو، شیطان	نشاید: شایسته نیست (مصدر: شایستن)	روان: روح، جاری و رونده
استنباط: درک، فهم، ادراک	معرفت: آگاهی، شناختن، علم و دانش، حکمت	محراب: جای ایستادن پیش نماز، صدر مجلس، بالای خانه

تلفّظ: مهربانی، لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن	سفاهت: بی‌خردی، کم‌عقلی، نادانی (سفیه: کم‌عقل، نادان و ...)	مسلم داشتن: باور کردن
زبون: خوار، ناتوان	عریده: فریاد پرخاش جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو، نعره و فریاد	قهر: خشم، غضب (شکست)
دچار شدن: برخوردن، به هم رسیدن (مبتلا شدن)	سبیل: طریق، راه	تحسین: نیک شمردن، آفرین گفتن
ناکس: بدسرشت، پست و فرومایه	جور: ستم کردن	جفا: بی‌وفایی، نامهربانی (جور)
کل ان یترشح بما فیه: هر ظرفی ترشح می‌کند آنچه درون آن است.	تراویدن: چکیدن، تراوش کردن	غضب: خشم، برآشفتگی (عتاب، غیظ)
جاهل: نادان، غافل، احمق		

کنایه‌های مهم درس

- نکته گفتن (شوخی کردن) • سخن کوتاه کردن (سکوت کردن) • ریش‌کندن (افسوس خوردن، شدت اندوه) • زیر میغ شدن آفتاب (نابود شدن نعمت) • آرزوی شکستن دست (انجام ندادن کاری) • راه هفتاد ساله (راه طولانی) • دست دادن (پیمان بستن)

خیروشر

تافته: گداخته، برافروخته	مُفلس: تهی دست، درویش و بی چیز	خُبث: پلیدی (خبث طینت: بدجنسی، بدذاتی)
مایه: سرمایه، دارایی	طینت: سرشت، خوی	انبان: کیسه‌ای بزرگ که از پوست دباغی شده گوسفند درست می‌کنند.
لعل: سنگ قیمتی به رنگ سرخ، مانند یاقوت	صرعیان: بیماران مبتلا به عارضه صرع	دشنه: خنجر
صرع: بیماری غش	تباه: فاسد، خراب (تباه کردن چشم: کور کردن)	شوکت: جاه و جلال
همّت: بلندنظری، خواست، کوشش - عزم واراده-دعای پیر-	خلعت: جامه‌ای که بزرگی به کسی بخشد	برائثر: به‌دنبال، در پی
• فراغت: آسودگی	بعینه: عیناً، مانند	ملازمان: همراهان
منال: مال و ثروت، درآمد مستغلات (مستغلات: جمع «مستغل» به معنی: «هر ملک غله خیز و درآمدزا»)	مُقبل: خوشبخت، نیک‌بخت، خوش اقبال	تعبیه کردن: آماده کردن، قرار دادن
آهنگ: قصد، عزم، اراده (آواز، نوا)	توشه: آذوقه، ذخیره و تدارک	دم زدن: حرف زدن (دم: نفس، مجاز از «سخن»)
بی تاب: بی‌قرار، بی‌طاقت (سراسیمه)	واگذاشتن: ترک کردن، رها کردن، ول کردن (واگذاردن: واگذار کردن، تسلیم کردن)	حالی: فوراً، به محض این‌که (حالی «درک کردن»/ حال و وضعیتی)
دریاب: درک کن	لختی: اندکی، کمی، پاره‌ای	التماس: تقاضا، خواهش (لابه، تضرع)
تبغ: شمشیر	برکشیدن: بیرون آوردن	کشتن: خاموش کردن (هلاک کردن)
توانگر: ثروتمند، دارا، مالدار	از قضا: اتفاقاً	گذار: عبور (گذارنده، قرار دهنده «بنیان‌گذار، قانون‌گذار»)
حوالی: پیرامون، گرداگرد، نزدیک، اطراف	آرمیدن: آسودن، آرامش یافتن	عزم: اراده، قصد، آهنگ، تصمیم (عزیمت)
خوان: سفره، بساط	غریب‌نوازی: مهربانی در حق غریب و بینوا	ولایت: زادگاه، شهر، موطن (فرمانروایی، ولی بودن)
عزیمت: عازم شدن، حرکت، رفتن (قصد، نیت/ افسون و جادو)	نهی: بنهی، بگذاری (نهی دل: دل‌بنهی)	کامیابی: نیک‌بختی، موفقیت، بهره‌مندی، کامرانی
علاج: درمان، چاره	طمع: زیاده‌خواهی، حرص (آز)	تباه ساختن: از بین بردن، فنا کردن، خراب کردن

جاه: مقام، منزلت، قدر، جایگاه، فر و شکوه	دولت: دارایی، ثروت	زنهار: بر حذر باش (امان، پناه)
--	--------------------	---------------------------------

فراز آمدن: نزدیک شدن	گذاشتن: قرار دادن (معنای حقیقی)، وضع کردن، تأسیس کردن (معنای مجازی)	گزاردن: به جا آوردن، ادا کردن، اجرا کردن، تعبیر کردن، رساندن
ارج نهادن: بها دادن، ارزش گذاشتن	مصدق: مثال، شاهد، گواه	تعز من تشا و تذلل من تشاء: عزیز می گردانی هر کس را بخواهی و خوار می گردانی هر کس را بخواهی

روان خوانی - طراران

جلاجل: زنگ‌ها، زنگوله‌ها (مفرد: جلاجل)	طُرفه: شگفت‌آور، عجیب	موضع: جا
دستار: پارچه‌ای که به دور سر یا کمر بپیچند، سربند و عمامه	طُرّار: دزد، سارق، راهزن	سهل: آسان، ساده، کم‌اهمیت
دُنْب: دُم	مَنّت: نیکویی، احسان، سپاس	اضطراب: پریشان‌حالی، آشفتگی، بی‌تابی
خواجه: بزرگ، آقا، سرور	برکشیدن جامه: کندن لباس	فروشدن: پایین رفتن، داخل شدن
برگرفتن: برداشتن	ملال: به‌ستوه آمدن، بی‌زاری، رنج و اندوه	لطایف الطوایف: نام کتابی است از فخرالدین علی صفی (لطایف: لطیفه‌ها، طوایف: طایفه‌ها)

کنایه‌های مهم درس

- تار شدن دیده (بی‌حال شدن)
- آتشم را بکش (تشنگی ام را برطرف کن)
- مثل باد رفتن (سریع رفتن)
- همّت راه کردن (قصد رفتن)
- از دست رفته (ناپود شده)
- به سجده افتادن (شکرگزاری از خدا)
- از مایه پُر گشتن (سرمایه‌دار شدن)
- زنده‌بودن بخت (خوشبخت بودن)
- مرده‌بودن بخت (بدبخت بودن)
- به کسی تاج و تخت دادن (به پادشاهی رساندن)
- سر از تن جداکردن (کشتن)
- بر خود مَنّت داشتن (کاری را وظیفه خود دانستن)

ردا: جامه‌ای که روی جامه‌های دیگر پوشند، بالا پوش	شرافت: ارجمندی، با شرف بودن	برین: بالاین، برتر
تاکستان: باغ انگور، باغی که در آن تاک (درخت انگور) کاشته باشند.	حماسه: دلیری، نوعی از شعر که در آن جنگ‌ها و دلاوری‌ها سخن می‌رود.	پیشه کردن: پیوسته کاری را انجام دادن، شغل خود قراردادن
صیادی: شکار کردن، صید کردن	ارجمند: با ارزش، گران‌بها، شایسته، عزیز	دیرین: کهن، قدیم، کهنه
فروزان: تابان، درخشان، افروزنده، روشن	دستان: دست‌ها، حیل، نام پدر رستم، آواز و نغمه	بگذار: اجازه بده
معرکه: میدان جنگ، جای نبرد	صدر: اول یا بالای چیزی؛ امام موسی صدر	کرامت: بخشندگی، بزرگی (هدیه)
نخل: درخت خرما	عنب: انگور، میوه تاک (جمع: اعناب) به درخت انگور هم گفته می‌شود	نثر: سخن غیر شعر
تداعی کردن: به یاد آوردن		

گنج حکمت – مزارشاعر

لگام: افسار، دهنه اسب، لجام، زمام	زرین: طلائی، از جنس زر	مزار: قبر، گور
نیاکان: اجداد، پدران، آباء (اسلاف)	گشودن: فتح کردن (باز کردن، رها کردن)	جذب: گیرایی، کشش (در عرفان: حالتی در عارف که از خود بیخود شده و به سوی حق کشیده می‌شود)
کشورگشا: فاتح کشور دیگر	قره قورم (بیابان سیاه): نام بیابانی در مغولستان و ترکمنستان	تاتار: مغول
معبد: عبادتگاه، صومعه	زائر: زیارت‌کننده	فاتح: فتح‌کننده، پیروز (منصور، مظفر)

کنایه‌های مهم درس

ردا بر دوش (پیرو) • زاده شدن سپیده‌دم (طلوع کردن) • بوسه زدن بر دست (احترام گذاشتن) • بر گرفتن گرد و خاک (احترام گذاشتن) • در امید بر روی کسی گشودن (امیدوار کردن) • سر فرود آوردن (ادای احترام) • در چیزی غرق بودن (پر بودن از چیزی) • روی آوردن (رفتن) • بر خود لرزیدن (ترسیدن) • روی گردانیدن (دوری کردن)

درس هجدهم

عظمت‌نگاه

اکتفا: بسنده کردن، کفایت کردن	تمایز: فرق گذاشتن، جدا کردن	غایی: نهایی
مبتنی: ساخته، بنا شده	منحصر: ویژه، محدود	نثار: پیشکش کردن، افشاندن
فسفر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد که در مجاورت هوا مشتعل می‌گردد	مائده: سفره‌ای که بر آن طعام باشد، بساط	تملک: مالک شدن، دارا شدن
عود: درختی که چوب آن قهوه‌ای رنگ و خوشبو است و آن را در آتش می‌اندازند که بوی خوش دهد	ناتانائیل: مخاطب نویسنده است که هر کس می‌تواند باشد/ خداداد (در اصل یکی از حواریون حضرت مسیح است)	برانگیختن: تحریک کردن، پدیدآوردن
معطوف: موردنظر، مورد توجه (در دستور به کلمه‌ای گویند که به کلمه‌ی ماقبل خود عطف شود)	درنگ: توقف، سکون	ارمغان: هدیه، تحفه، رهاورد
اندرز: پند، نصیحت	بینش: بینایی، بصیرت، نگاه، آگاهی	نیلگون: به رنگ نیل، کبودرنگ
تصاحب: صاحب شدن، چیزی را تصرف کردن (تملک)	قائل شدن: در نظر گرفتن (قائل: گوینده)	پگاه: صبح زود، بامداد
مهر: دوستی، عشق	گستره: پهنه، عرصه، میدان	دل‌انگیز: گیرا، مطلوب
هویدا: پیدا، آشکار، ظاهر		

روان‌خوانی – بینوایان

اشباح: کالبدها، سایه‌ها، سیاهی‌هایی که از دور دیده می‌شود (مفرد: شبح)	موحش: وحشت‌آور، ترسناک	متراکم: روی هم جمع شده، بر هم نشیننده، انبوه
--	------------------------	--

خلنگ: نام گیاهی است، علف جارو	مخوف: ترسناک، وحشت‌زا و هراس‌انگیز (رعب‌انگیز)	ذی حیات: جاندار
تُنک: آبخوری، کوزه	پاییدن: زیر نظر قرار دادن	دوره‌گرد: کاسی که در کوچه و خیابان کالای خود را به فروش برساند.
بساط: گستردنی، فرش، سفره	پیشه: شغل، حرفه	مسکین: فقیر، بی‌چیز
اضطراب: آشفتگی، بی‌قراری، دلهره	حیات: زندگی، جان	ظلمت: تاریکی، سیاهی (ظلام)
جسارت: بی‌پروایی، دلیری، گستاخی	غضب: خشم گرفتن، برافروختگی (قهر)	تضرع‌آمیز: التماس‌آمیز (تضرع: زاری و التماس)
بازگرفتن: گرفتن	قد علم کردن: ایستادن، قد برافراشتن	بوته: گیاه پر شاخ و برگ (ظرفی که طلا و نقره را در آن ذوب کنند).
به جان آمدن: خسته شدن	مُحال: نشدنی، ناممکن (ممتنع)	نقاب: ماسک، حجاب
حُزن‌انگیز: ناراحت کننده، غم‌انگیز	مُشتری: بزرگ‌ترین سیاره منظومه شمسی	کوکب: ستاره، اختر، نجم
أفق: کرانه آسمان، ناحیه، چشم‌انداز، دوردست	ارغوان: گلی سرخ رنگ	جلگه: زمین مسطح و هموار، دشت
ظلمانی: بسیار تاریک، تیره، قیرگون	مُهیا: حاضر، آماده	گریبان: یقه
غریب: دورافتاده از وطن، عجیب و شگفت‌انگیز	غلبه کردن: چیره شدن	لب‌پَر زدن: سرریز شدن
دمادم: پیوسته، پی‌درپی (متواتر)	خویشتن‌داری: بردباری، امتناع	

نیایش

اکرام: بزرگ داشتن، بخشش داشتن، احترام کردن	بسیج: فراهم کردن، آمادگی	سَخا: بخشش، کرم، جوانمردی
--	--------------------------	---------------------------

حاجت‌روا: رواکننده حاجت، کامروا، حاجت روا شده	فضل: احسان، دانش، برتری	عنايات: توجه‌ها، حفظ کردن‌ها (مفرد: عنایت)
نمودن: نشان دادن، عرضه کردن، آشکار کردن	نگریستن (منگر): نگاه کردن، توجه کردن	روا: شایسته، سزاوار
خاصان: برگزیدگان، انسان‌های برگزیده	نوا: آهنگ، آواز، توشه و اسباب زندگی	نای: نی، یکی از آلات موسیقی (گلو، حلقوم)
		مَلک: فرشته (مَلک: پادشاه، خدا) (جمع: ملانک)

کنایه‌های مهم درس

- به خود پرداختن (توجه به خود)
- بار بر دوش گرفتن (کمک کردن)
- سبک شدن گرد و غبار بیابان (خشکی و بی‌آبی بیابان)
- لرزیدن (نگرانی و اضطراب)
- رنگ باختن (در این جا: ناپدید شدن، ستاره‌ها رنگ می‌باختند)
- در چیزی غرق بودن (فراوان داشتن از چیزی)
- رنگ چیزی را به خود گرفتن (شبیه چیزی شدن)
- دردسر (گرفتاری)
- چشم شستن (تغییر نگرش)
- نظر کردن (توجه کردن)
- در فرمان بودن (مطیع بودن)
- سیاه بودن ورق (بدبخت و گناهکار بودن)